

مطالعات فقه و حقوق اسلامی

سال ۱۳ - شماره ۲۵ - پاییز و زمستان ۱۴۰۰

صفحات ۹۹ - ۱۲۸ (مقاله پژوهشی)

استقلال ساختار قضائی به مثابه ابزاری اساسی در تحقق امنیت قضائی در الگوی دادرسی اسلامی

احسان آهنگری* / مسعود جهان دوست دالنجان**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۴

چکیده

امنیت قضائی را می‌توان به معنای وجود سازمان قضائی دانست که دادخواهی عادلانه را برای عموم شهروندان تضمین کرده به نحوی که مردم دغدغه پایداری شدن حقوق خویش در رجوع به مراکز دادرسی را نداشته باشند. تحقق این مفهوم، وابسته به وجود عناصر بسیاری درون سازمان قضائی است که می‌توان استقلال قضائی را اهم آنها دانست. استقلال قضائی را نیز باید در دو ساحت محقق ساخت: نخست، استقلال دستگاه قضائی و دوم، استقلال قاضی. نوشتار حاضر برای نخستین بار رابطه تحقق امنیت قضائی و استقلال ساختاری و اداری قوه قضائیه را از منظر حقوق اسلامی مورد بررسی قرار داده است. این تحقیق نشان می‌دهد که استقلال سازمان قضائی به عنوان یکی از شاخص‌های اساسی امنیت قضائی گرچه به سبب عدم وجود موضوع در عصر معصومان صریحاً موضوع احکام شرعی قرار نگرفته است، لکن اهداف دادرسی در شریعت اسلامی، در زمان ما مقتضی تحقق استقلال قوه قضائیه است.

کلیدواژه: امنیت قضائی، استقلال قوه قضائیه، قاضی، تفکیک قوا، دادرسی اسلامی.

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

ehsan.ahangari@gmail.com

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران

مقدمه

یکی از شاخص‌های اصلی عدالت قضائی تحقق امنیت قضائی است. امنیت قضائی خود نیز از مؤلفه‌های چندی تشکیل یافته که مهم‌ترین آنها استقلال قضائی است؛ چرا که نبود یک سازمان قضائی مستقل، حقوق شهروندان را به مخاطره انداخته و در نتیجه باید در انتظار دست‌اندازی و تجاوز به حقوق عامه در جامعه نشست. این وضعیت منجر به عدم اعتماد شهروندان به دستگاه قضائی که عدالتخانه یک نظام سیاسی تلقی می‌شود، خواهد شد که این خود تعبیر دیگری از عدم امنیت قضائی است. به همین جهت مقدمه لازم و واجب امنیت قضائی را باید استقلال قضائی همه-جانبه دانست. به این معنا که استقلال قاضی و قوه قضائیه باید توأمان تحقق یابند تا امنیت قضائی را شاهد باشیم. استقلال شخص قاضی که به معنی عدم وابستگی سیاسی و اقتصادی اوست، در فقه اسلامی موضوع احکامی قرار گرفته است، لکن استقلال قوه قضائیه به معنای خاص آن، ره آورد نظریه تفکیک قوا است و در سنت اسلامی سابقه ای نداشته است. از اینرو این پژوهش تمرکز خود را بر پاسخ به این سؤال نهاده است که استقلال قوه قضائیه در نظام سیاسی مدرن که امری نوپدید است، از نظر می‌تواند از نظر مبانی فقهی مورد حمایت قرار گیرد یا چنین نیست؟ به تعبیر دیگر در این نوشتار در پی آنیم که با نگاهی به تاریخ و فقه اسلامی استقلال قوه قضائیه را مبتنی بر نظریه تفکیک قوا مورد ارزیابی قرار داده و به این سؤال مهم پاسخ دهیم که استقلال قوه قضائیه در زمان ما از مبانی فقهی برخوردار می‌باشد یا خیر.

۱- مفهوم شناسی

یکی از مهم‌ترین اسباب اختلاف خصوصاً در بین جامعه علمی، تلقی‌های متفاوت از یک مفهوم می‌باشد؛ به این معنا که هریک از اطراف گفتگو، با توجه به برداشت خود از مفهوم مورد بحث، کلام طرف دیگر را مورد نقد قرار می‌دهد؛ این در حالی

است که فرد مقابل، خود تلقی و برداشت دیگری از آن مفهوم دارد. جهت جلوگیری از این اختلاف، ضروری است مفاهیم اصلی این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته و تعریف دقیقی از آنها ارائه شود.

۱-۱- مفهوم امنیّت قضائی

امنیت یک واژه عربی و از ریشه «امن» می باشد. بر اساس کلام اهل لغت، این واژه در دو معنا استعمال می شود: آرامش قلب و تصدیق (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱/۱۳۴). ناگفته پیداست که دو معنای مذکور، تقابلی نسبی با یکدیگر دارند؛ چراکه انسان تنها چیزی را تصدیق می نماید که نسبت به آن اطمینان داشته و دلش به آن آرام گرفته باشد (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱/۱۳۴). هرچند مشتقات واژه امنیت در قرآن و متون روایی بعضاً به کار رفته است لکن اثری از استعمال خود واژه امنیت یافت نشده است (علیدوست، ۱۳۹۴: ۱۱)؛ از اینرو، اثری بر ریشه شناسی این واژه مترتب نیست.

شاید بتوان ادعا نمود نزدیکترین اصطلاح به واژه امنیت در متون روایی و فقهی، واژه «حفظ» باشد. از مهم ترین کاربردهای این واژه می توان به «حفظ بیضه اسلام» اشاره کرد که در کتب روایی و فقهی به کرات از آن استفاده شده است (ر.ک: حمیری، ۱۴۱۳: ۳۴۶؛ کلینی، ۱۴۲۹: ۹/۳۹۵؛ صدوق، ۱۳۸۶: ۲/۶۰۴؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۸/۲؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۴/۳۸۸؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۰۹: ۱/۳۸۶). همچنین مرابطه و مرزرداری نیز یکی دیگر از مصادیق امنیت به حساب می آید که در کتب روایی بدان اشاره شده است (ر.ک: کلینی، ۱۴۲۹: ۹/۳۹۵؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۶/۱۲۵). این دو مصداق حکایت از این امر دارند که «در امان بودن»، اصلی ترین معنای این مفهوم می باشد. گویاترین و موسع ترین استعمال از واژه «حفظ»، در کلام شهید اول در القواعد و الفوائد منعکس شده است. بر اساس کلام وی، تمامی احکام شریعت جهت حفظ مقاصد پنج گانه نفس، دین، عقل، نسب و مال صادر شده اند (شهید اول، بی تا: ۱/۳۸).

با گذر از معنای فقهی، در نزد حقوقدانان، تحقیقات بیشتری در خصوص مفهوم واژه امنیت صورت گرفته است. در نگاهی ساده، «امنیت بحثی کلی درباره پیگیری رهایی از تهدید» (بوزان، ۱۳۸۷: ۳۳) معنا شده است. در نگاهی دقیق تر، در امان بودن از ورود خسارت به ارزش های کسب شده (Baldwin, 1997: 261)، به عنوان معنای واژه امنیت در نظر گرفته شده است. ناگفته پیداست که کلیت این تعریف، هرچند می تواند تمام شقوق امنیت را در خود جای دهد، لکن ابهام موجود در واژه «ارزش»، مفهوم امنیت را با تفسیرهای گوناگون مواجه می کند.

برخی از حقوقدانان در تعریف امنیت بیان داشته اند: «مفهوم امنیت، مصونیت از تعرض و تصرف اجباری بدون رضایت است و در مورد افراد به معنی آن است که مردم هراس و بیمی نسبت به حقوق و آزادی های مشروع خود نداشته و به هیچ وجه حقوق آنان به مخاطره نیفتند و هیچ عاملی حقوق مشروع آنان را تهدید ننماید» (زنجانی، ۱۳۷۳: ۵۴۸). هرچند این تعریف به در امان بودن از تعرض و تصرف اجباری بدون رضایت تکیه نموده است، لکن استفاده از واژگانی همچون «حقوق» می تواند وجه صحیح تری از مفهوم امنیت را هویدا سازد. به نظر می رسد اگر متعلق امنیت را «حقوق» در نظر بگیریم و آن را به در امان بودن و مصونیت حقوق معنا نمائیم، تعریف ارائه شده، تعریفی جامع، مانع و موجز خواهد بود. واضح و مبرهن است که تحولات صورت گرفته در خصوص معنای امنیت، ناشی از تحولات حقوق انسانی است و به عبارت بهتر، به مصادیق امنیت بازگشت می کند. از اینرو، ادعای برخی مبنی بر عدم امکان بیان تعریف برای مفهوم امنیت (ر.ک: بوزان، ۱۳۸۷: ۱۵) یا وجود تفاوت های اساسی در تعریف آن و به تعبیری انقلاب در مفهوم امنیت (ر.ک: صادقیان، ۱۳۸۲: ۵۷)، خالی از اشکال نیست.

پیش از بیان مفهوم امنیت قضائی، باید بیان داشت که پژوهشگران حوزه امنیت، تقسیم بندی های متفاوتی را از امنیت ذکر نموده اند. یکی از این تقسیم بندی ها،

تقسیم بندی به اعتبار ابزار تأمین امنیت است. بر این اساس، می توان گونه های متفاوتی از امنیت را در ذیل این تقسیم بندی جای داد که از مهم ترین آنها امنیت نظامی و امنیت قضائی است. با توجه به این مطلب، اضافه «قضائی» در ترکیب «امنیت قضائی»، یک اضافه ابزاری و طریقی است؛ از اینرو می تواند تمامی حوزه های حقوق را در دل خود جای دهد. توجه به این مطلب می تواند ما را در ارائه تعریفی دقیق از این مفهوم یاری نماید.

بر اساس نظر برخی از پژوهشگران، امنیت قضائی، کیفیت مناسب عملکرد دادگاه ها در به کار بستن ضمانت های اجرایی قانون است (نوروزی، ۱۳۷۹: ۶۸). در تعریفی دیگر، امنیت قضائی عبارت است از حالتی که حیثیت، مال و کلیه امور مادی و معنوی انسان در حمایت قانون و در صیانت قوه قضائیه باشد (روحانی، ۱۳۹۰: ۱۴). در این تعریف با تصریح به معنای صیانت توسط قوه قضائیه، به نقش این قوه اشاره شده است. لکن در تعریفی دیگر، به مؤلفه «دادخواهی» در امنیت قضائی تأکید شده است. بر اساس این تعریف، امنیت قضائی به معنای تأسیس دادخواهی عادلانه برای عموم شهروندان و تضمین و تأمین دادخواهی برای عموم شهروندان است (محقق داماد، ۱۳۹۰: ۳۳).

در مقام جمع بندی می توان گفت تعاریف ذکر شده، علیرغم آن که می توانند تا حدودی معنا و مفهوم امنیت قضائی را برای ما روشن نمایند لکن از آنجا که به وظایف دستگاه قضائی در تحقق امنیت قضائی اشاره ننموده اند، به نوعی دارای ابهام می باشند. بر این اساس، باید توجه داشت که دستگاه قضائی در تحقق امنیت قضائی دو تکلیف عمده را بر عهده دارد: اولاً، دستگاه قضائی می بایست اقتدار خود را به ناحق علیه اشخاص به کار نبرد و به نوعی، وی می بایست از آسیب های ناشی از نقض عدالت در امان باشد؛ ثانیاً، سازوکارهای مناسب جهت دستیابی افراد به عدالت و جبران خسارات

استقلال ساختار قضائی به مثابه ابزاری اساسی در تحقق امنیت قضائی در الگوی... — ۱۰۴

مادی و معنوی، در هنگام مورد تعرض قرار گرفتن حقوقشان توسط دیگران، می‌بایست توسط دستگاه قضائی فراهم گردد.

۱-۲- مفهوم استقلال قضائی

استقلال قضائی مفهومی به ظاهر ساده اما به واقع پیچیده، عمیق و چند بُعدی است به گونه‌ای که برخی پژوهشگران آن را مفهومی مبهم و مشاخره‌انگیز دانسته‌اند (Tobin, 1999: 14). شاید به همین دلیل باشد که علیرغم اهمیت فوق‌العاده استقلال قضائی «... در مقررات داخلی و اسناد بین‌المللی تعریفی از آن ارائه نشده است. برخی اسناد بین‌المللی نظیر اصول اساسی استقلال قضائی (۱۹۸۵) و اصول بنگلور در خصوص رفتار قضائی (مصوب ۲۰۰۲ گروه قضائی تقویت یکپارچگی قضائی) بدون ارائه تعریف به تبیین جنبه‌های مختلف آن پرداخته‌اند» (حبیب زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵).

بر همین اساس و با توجه به پیچیدگی و چند بُعدی بودن مفهوم استقلال قضائی، دکتین حقوقی نیز تعریف‌هایی بعضاً حداقلی و بعضاً حداکثری ارائه نموده‌اند؛ برای مثال، لارکینز در تعریفی حداقلی، استقلال قضائی را به مفهوم بی‌طرفی قضائی فروکاسته و معتقد است که استقلال قضائی به معنای حل اختلاف به وسیله شخص سوم بی‌طرف است (لارکینز، ۱۳۸۱: ۳۹). به نظر می‌رسد لارکینز در این تعریف بیش از پرداختن به مفهوم استقلال قضائی، به مفهوم استقلال قاضی نظر داشته است. لیتون نیز در تعریف خود از استقلال قضائی، به همین آسیب دچار شده و با تفصیل بیشتری می‌نویسد: «استقلال قضائی بر توانایی تصمیم‌گیری قاضی در پرونده دلالت دارد، آزاد از تأثیر ناروای قوای اجرایی، قانون‌گذاری، طرف‌های دعوی یا هر شخصی که در دادرسی یا نتیجه آن ذی‌نفع است» (Linton, 2006: 328). بسیار واضح است که این تعریف نیز ناظر بر استقلال قاضی است.

با توجه به این که یکی از راه‌ها برای تعریف استقلال قضائی، تعریف آن با تکیه بر تهدیدها و وضعیّت‌های فقدان آن است، برخی پژوهشگران در تعریف استقلال قضائی نوشته‌اند که «استقلال قضائی عبارت است از نفی مداخله یا تأثیرگذاری نیروهای ناصالح در اعمال قضائی اعم از صدور رأی یا اجرای آن» (رجبی، ۱۳۸۹: ۸۲). این تعریف نیز بیشتر به مفهوم استقلال قاضی نزدیک است.

در دکتربین حقوق ایران، دکتر جعفری لنگرودی مفهوم استقلال قضائی را از موضوع استقلال قاضی فراتر دیده و به استقلال قوه قضائیه از قوه مجریه اشاره کرده و معتقد است که استقلال قضائی به این معنا است که «دادگاه‌ها تحت نظر قوه اجرایی نباشند؛ چنان که قبلاً در دست پادشاهان و حکام و فنودال‌ها بود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱/۳۴۸). در آثار فقهی شیعه نیز اگرچه استقلال قضائی به عنوان یک اصل اساسی در دادرسی مورد تأکید فقها بوده است، اما تعریفی از آن ارائه نگردیده است. لکن بعضی از معاصران اهل سنت، تعاریفی درباره استقلال قضائی ارائه داده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. استقلال آن است که قاضی از دخالت و فشار صاحبان نفوذ دور باشد و حکم عادلانه صادر نماید (زیدان، ۱۴۰۴: ۲۲).

۲. استقلال آن است که قاضی آزادانه به صدور حکم پردازد (زیدان، ۱۴۰۴: ۷۲).

۳. استقلال یعنی سلامت قاضی از نفوذ دیگران چه این دیگری فرد عادی باشد یا از اشخاص دولتی بالادست او باشد یا نه (ابن خنین، ۱۴۲۹: ۱۷۱-۱۷۵).

بسیار واضح است که تعاریف فقهی فوق نیز صرفاً بُعد شخصی استقلال قضائی را مد نظر قرار داده‌اند. این خلط مفهومی ناشی از ساحت دوگانه مفهوم استقلال قضائی است. استقلال قضائی مفهومی است که هم ناظر بر بُعد ساختاری دستگاه قضائی و استقلال آن از سایر قوای حکومتی است و هم ناظر بر بُعد شخصی قضاوت و استقلال قاضی در رسیدگی و صدور رأی است. با این رویکرد و با نظر به دو بُعد ساختاری و

استقلال ساختار قضائی به مثابه ابزاری اساسی در تحقق امنیت قضائی در الگوی... — ۱۰۶

شخصی مفهوم استقلال قضائی می‌توان گفت «منظور از استقلال قضائی عدم جواز دخالت و تأثیرگذاری از جانب دیگران بر قوه قضائیه در معنای عام و قضات در معنای خاص در صدور احکام و قرارهای قضائی و آزادی امر قضا از هر گونه مداخله و فشار و گردن نهادن همه به احکام صادر شده است» (حبیب زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵).

۲- اقتضات امنیت قضائی

احساس امنیت قضائی از یک سو و تحقق امنیت قضائی از سویی دیگر، جز در سایه فراهم بودن دو مؤلفه امکان پذیر نیست. به عبارت بهتر، تنها در زمانی می‌توان ادعای وجود امنیت قضائی را داشت که دو رکن ذیل در یک نظام حقوقی محقق گردیده باشد:

۲-۱- حاکمیت قانون

علیرغم اختلافاتی که در تعریف حاکمیت قانون وجود دارد، لکن این نکته مورد توافق است که اولین و مهم ترین رکن در تحقق امنیت قضائی، حاکمیت قانون است. حاکمیت قانون در دو بُعد، فراهم کننده امنیت قضائی است: بعد نخست اختصاص به شاخص های شکلی حاکمیت قانون و تأثیرات آن دارد؛ چراکه وجود نظارت قضائی، وجود سلسله مراتب هنجاری و رعایت الزامات کیفی قانون مانند مشارکت در قانونگذاری، شفافیت قانون، تحقق پذیری قانون و استمرار یا ثبات نسبی قانون، همگی در تحقق امنیت قضائی نقش مهمی را ایفا می کنند. بعد دوم نیز شاخص های ماهوی حاکمیت قانون است. عناصر حقوق شهروندی مانند حق دادخواهی، حق برابری در برابر قانون، اصل برائت، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات ها و مانند آن، همگی می توانند تحقق بخش امنیت قضائی در یک نظام حقوقی باشند.

۲-۲- استقلال قضائی

دومین رکن در ایجاد امنیت قضائی، استقلال قضائی است که موضوع اصلی این پژوهش می باشد. اگر بپذیریم که امنیت قضائی به معنای تضمین حقوق و آزادی‌های مردم توسط دستگاه قضائی است، می توان ارتباط میان استقلال قضائی و امنیت قضائی را از نوع ملازمه و همبستگی دانست. به این معنا که تحقق امنیت قضائی بدون استقلال قضائی غیر ممکن است؛ چه این که طبق پژوهش های صورت گرفته، ضعف استقلال قوه قضائیه، عامل اصلی ضعف عملکرد سیستم قضائی است.

استقلال قاضی امنیت قضائی را تأمین می نماید و امنیت قضائی، امنیت و عدالت اجتماعی بشری را تضمین می نماید (زراعت، ۱۳۸۲: ۸۵). از سوی دیگر، تحقق استقلال قضائی نیز منوط به تضمین حق هاست و جایی که حمایت عمومی از حق ها وجود دارد، استقلال قضائی قوی تر است (Helmke, 2009).

ارکان و عناصر دادرسی عادلانه که مولد امنیت قضائی هستند نیز بدون وجود استقلال قضائی محقق نخواهند شد؛ به طور مثال، «بی طرفی منوط به برخورداری قاضی از استقلال کافی است» (حبیب زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۳). همچنین، حاکمیت قانون بدون استقلال قضائی قابل تضمین نیست (Valois, 2013: 58). چه اینکه استقلال قضایی به عنوان یک کل و استقلال تک تک قضات در قلب اصل حاکمیت قانون قرار دارد. بنابراین «از مهم ترین الزامات تحقق امنیت قضائی در یک جامعه، وجود دستگاه و تشکیلات قضائی مستقل، مقتدر و مجهز می باشد» (روحانی، ۱۳۹۰: ۱۴). چه اینکه غایت استقلال قضائی نیز چیزی جز تضمین حقوق و آزادی‌های مردم نیست (حبیب زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۰) و دادگاه‌های مستقل، عملکرد صحیح دموکراسی را با اجرای قوانین تصویب شده توسط اکثریت اعضای قوه مقننه و جلوگیری از نقض حق های فردی و اقلیت ها توسط اکثریت جامعه ممکن می سازند (Ely JH, 1980).

اگر امنیت قضائی را در معنای ذهنی و روانی مد نظر قرار دهیم نیز به همین نتیجه می رسیم؛ یعنی سطح اعتماد عمومی به دستگاه قضائی نیز با سطح استقلال قضائی

استقلال ساختار قضائی به مثابه ابزاری اساسی در تحقق امنیت قضائی در الگوی... — ۱۰۸

مرتبط است و استقلال قضائی، اعتماد مردم به دستگاه قضائی و حاکمیت را تضمین می‌کند (Woodhouse, 2007: 157). چه اینکه عدم وابستگی قوه قضائیه، تضمین‌کننده رسیدگی عادلانه و رعایت حقوق و آزادی‌های طرفین است. بنابراین «مسأله استقلال قضائی از مسائل بنیادین حقوق عمومی است؛ زیرا اعتماد عمومی به حکومت، تحقق حکومت قانون و دادرسی عادلانه در هر جامعه تا حدود بسیار زیادی به میزان استقلال قضائی وابسته است» (امیری و ویژه، ۱۳۹۹: ۲). یک قوه قضائیه مستقل می‌تواند با جلوگیری از انحراف دستگاه‌های اجرایی از قصد قانونگذار، به قوه مقننه کمک کند و برای آن مفید باشد. کنگره بدون ائتلاف سرمایه برای نظارت بر بوروکراسی، می‌تواند بر روی شکایت رأی‌دهندگان ناراضی از سازمان مشکل‌ساز در دادگاه‌ها حساب نماید (Helmke & Rosenbluth, 2009). اگر استقلال قضائی وجود نداشته باشد نمی‌توان جهت اعمال قانون به این قوه اعتماد کرد و بنابراین شهروندان از این قوه تبعیت نخواهند کرد (Raz, 1977: 198). بر این اساس است که اصل ۶ اصول اساسی استقلال قضائی، اصل استقلال قوه قضائیه را ضامن دادرسی عادلانه و احترام به حقوق طرفین دعوا دانسته است.

۳- استقلال ساختاری و اداری

استقلال قضائی از دو بعد استقلال قاضی و استقلال قوه قضائیه، قابل ملاحظه و بررسی است. از آنجا که موضوع این نوشتار بررسی فقهی استقلال ساختاری قوه قضائیه است و نه استقلال شخص قاضی، بحث خود را بر گونه اول استقلال قضائی متمرکز می‌کنیم.

منظور از استقلال ساختاری و اداری قوه قضائیه، عدم وابستگی دستگاه قضائی به قوه مجریه و قوه مقننه است (Barak, 2006: 17). به عبارت دیگر، استقلال ساختاری قوه قضائیه در این است که به سایر شاخه‌های دولت، یعنی قوه مقننه و مجریه

وابستگی ساختاری نداشته باشد. در واقع، ساختار این قوه باید به گونه‌ای باشد که سایر قوا و نهادها و مقامات، در نحوه عملکرد آن هیچگونه دخالتی نداشته باشند تا قوه قضائیه در عملکرد خود فقط تابع محدودیت‌های قانونی باشد. بنابراین این بُعد از استقلال قضائی «...ناظر به اصل تفکیک قوا است و معرف قوه قضائیه به عنوان یک شاخه مجزا و هم‌تراز با سایر قوای حکومت است که آن را از مداخلات غیر قانونی مصون می‌سازد» (حبیب زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۶). بنابراین در استقلال ساختاری، مصوبیت ساختار قوه قضائیه از مداخلات غیر قضائی، موضوعیت دارد تا از این طریق فقط قانون مبنای عمل قوه قضائیه قرار گیرد. این جنبه از استقلال، شرایط را برای کارکرد شایسته و مبتنی بر قانون قوه قضائیه فراهم می‌آورد. در واقع، «استقلال نهادی قوه قضائیه به خودی خود، خالی از ارزش بوده و در واقع، ابزاری برای رسیدن به ارزش‌های قانون اساسی از جمله حاکمیت قانون است» (Karlan, 1999: 335).

در راستای تضمین استقلال ساختاری قوه قضائیه، اصل ۱ اصول بنیادین استقلال قضائی مقرر کرده است که «استقلال قوه قضائیه باید توسط دولت تضمین شود و در قانون اساسی یا سایر قوانین کشور مقرر شود. رعایت و احترام به استقلال قوه قضائیه، وظیفه تمام سازمان‌های حکومتی و سایرین است». بر این اساس اصل ۶۴ قانون اساسی فرانسه مقرر داشته است که تشکیلات قضائی به موجب قانون خاص معین می‌گردد و رئیس‌جمهور با همکاری شورای عالی قضائی مسئول تضمین استقلال قوه قضائیه است. بند ۵ اصل ۱۱۷ قانون اساسی اسپانیا نیز تصریح کرده است که «اصل وحدت سلسله مراتب قضائی، اساس تشکیلات دادگاه‌ها است...».

قانون اساسی ایران نیز با تصریح به استقلال قوا در اصل ۵۷ و تأکید بر استقلال قوه قضائیه در اصل ۱۵۶ زمینه‌های استقلال ساختاری این قوه را پی‌ریزی کرده است. در الگوی تفکیک قوای موجود در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص قوه

قضائیه «... نوعی تفکیک سخت است و قوه قضائیه نه در برابر مجلس شورای اسلامی و نه در برابر قوه مجریه پاسخگو نیست. قوه مجریه و مقننه مطابق اصل تفکیک قوا نه تنها از دخالت در امر قضائی منع شده‌اند، بلکه فاقد ابزارهای مؤثر نظارت بر قوه قضائیه هستند» (امیری و ویژه، ۱۳۹۳: ۱۰). قانون اساسی ایران به غیر از تأکید بر استقلال قوه قضائیه، در بند ۱ اصل ۱۵۸ قانون اساسی در جهت تضمین استقلال ساختاری و تشکیلاتی قوه قضائیه، «ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیت‌های اصل ۱۵۶» را از وظایف رئیس قوه قضائیه دانسته است و آن را مقید و مشروط به تأیید یا موافقت یا همکاری سایر قوا ندانسته است. در واقع، قانون‌گذار اساسی از این طریق به دنبال تأمین استقلال ساختاری دستگاه قضائی بوده است. گذشته از قانون اساسی، بند ۱۲ سیاست‌های کلی قضایی مربوط به امنیت قضائی نیز بر تأمین نیازهای تشکیلاتی و استخدامی قوه قضائیه و به عبارت دیگر، رفع نیازهای تشکیلاتی و استخدامی این قوه تأکید نموده است تا از این طریق استقلال ساختاری این قوه تضمین گردد.

البته لازم به ذکر است که استقلال قوه قضائیه به معنای نفی هرگونه نظارت بر قوه قضائیه نیست؛ چراکه در این صورت فلسفه ذاتی اصل تفکیک قوا که جلوگیری از فساد قدرت است نفی خواهد شد. بنابراین استقلال قوه قضائیه را باید معطوف به استقلال در امر قضا تفسیر کرد و بر این اساس، استقلال این قوه را به معنای استقلال در تصمیم‌گیری و عملکردهای قضائی دانست و بدین ترتیب، اصل پاسخگویی قوه قضائیه در خصوص امور مدیریتی، اجرایی و غیر قضائی قوه قضائیه را پذیرفت.

۴- استقلال سازمان قضائی در الگوی دادرسی اسلامی

در این بخش، استقلال سازمان قضائی از دو منظر ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۴-۱- بررسی موضوع از منظر تاریخ دادرسی اسلامی

در آغاز عصر اسلامی، قضاوت از شئون حکومت و حاکم به شمار می‌رفت و شخص حاکم یعنی پیامبر یا خلیفه، خود عهده‌دار قضا بود و در کنار آن قضات شهرهای دورتر از سوی حاکم جامعه به عنوان بخشی از این قوای اجرایی حکومت به شمار می‌آمده‌اند. پیامبر، دارنده و مظهر قوای سه‌گانه قانون‌گذاری، قضائی و اجرایی بود. او در یک زمان دادرسی می‌نمود و خود به اجرای احکام می‌پرداخت و از سوی دیگر، همراه با وظیفه اجرا، قانون الهی یا سنت خویش را تبیین می‌نمود. ولایت قضا در عصر پیامبر از دیگر وظایف و ولایات‌ها جدا نبود و پیامبر آنجا که خود حضور داشت به هیچ وجه ولایت قضا را به کسی واگذار ننمود (ساکت، ۱۳۶۵: ۶۶). در حقیقت، در عهد نبوت تمام شئون حکومت در شخص پیامبر جمع گشته بود و در موارد اندکی پیامبر قضاتی را به سرزمین‌های دورتر می‌فرستاد و دلیل آن نیز این بود که امکان حضور در آن سرزمین‌ها برای وی فراهم نبود. بر همین مبنا بود که برای قضا در یمن، زمانی امام علی (ع) و در زمانی دیگر، معاذبن‌جبل را به آنجا فرستاد. در واقع در این دوران وظایف حکومتی چنان با هم گره خورده بود که اصولاً وظیفه قضا نیز از وظایف حاکم به شمار می‌آمد. چراکه جامعه ساده و بسیط آن دوران نیازی به تفکیک شئون نداشت و به همین دلیل است که در مدینه، خود پیامبر این وظیفه را در کنار وظیفه اجرایی بر عهده داشت و اگر کسی را به شهری برای ولایت و فرمانداری می‌فرستاد نیازی به اینکه دیگری را به عنوان قاضی همراه او بفرستد نمی‌دید. به همین جهت، معمولاً کسانی را برای ولایت شهرها می‌فرستاد که از صلاحیت دادرسی نیز برخوردار بود و علم کافی برای آن را دارا بود.

در عصر خلفا نیز وضع بر همین منوال بود. ابوبکر خود قضاوت می‌کرد و البته گاه وظیفه قضا را به عمر تفویض می‌کرد و از عمر می‌خواست تا قضاوت نماید. البته عمر هیچ‌گاه نام قاضی به خود نگرفت و مردم او را قاضی خطاب نمی‌کردند (ابراهیم

حسن، ۱۹۶۲: ۲۷۴). او هر گاه کسی را به جایی برای استانداری می فرستاد مانند رسول خدا، ولایت قضا را نیز به او می سپرد.

در عصر عمر، به جهت گسترده تر شدن سرزمین اسلامی و اشتغال خلیفه به امورات دولت، سازمان قضائی گسترده تر شد و برای اولین بار منصب دادرسی از وظایف والی جدا شد (ابن خلدون، ۱۳۵۳: ۴۲۳/۱). در این عصر، به سبب فتوحات و گسترش سرزمین اسلامی در کنار استانداران و فرماندارانی که به شهرهای دیگر فرستاده می شدند قضاتی نیز برای دادرسی گمارده می شدند. در حقیقت، در این دوره بود که اشخاصی، ویژه دادرسی منصوب می شدند. در این دوره، عمر ابودرداء را به قضاوت مدینه گماشت تا در کنار او در مواردی قضاوت را بر عهده گیرد. شریح بن حارث کندی در کوفه و ابوموسی اشعری در بصره عهده دار قضاوت شدند در مصر نیز استاندار مصر، قیس بن ابی العاص را برای قضاوت به کار گرفت (کندی، ۱۹۱۲: ۳۰۱). البته در سایر استانها، دادرسی با خود والی بود و دادرس ویژه ای منصوب نشد. در این دوره، قضاوت کمی چهره مستقلی به خود گرفت و نهاد شبه مستقلی گشت (الزحیلی، ۱۴۰۵: ۷۴۰/۶).

ابن خلدون می گوید: خلفا با اینکه قضا از وظایف خودشان بود به این سبب قضاتی را به این امر می گماشتند که خود به امور سیاسی مشغول بودند و اشتغالات بسیاری مثل جهاد، فتوحات، سد ثغور، حفظ اساس اسلام و امور مشابه داشتند که دیگران به سبب اهمیت این امور نمی توانستند به آنها پردازند و به همین سبب که بتوانند به سایر وظایف خود پردازند برای قضاوت جانشینانی بر می گزیدند. در عصر عثمان شاهد اتفاق ویژه ای در استقلال قضائی نیستیم و همان روال عهد عمر پیگیری شد جز آن که محل قضا از مسجد منتقل گشت و مکانی ویژه آن تعیین گشت (الزحیلی، ۱۴۰۵: ۷۴۱/۶).

با به قدرت رسیدن امام علی (ع)، امام پس از جنگ جمل کوفه را به عنوان دار الخلافه تعیین نمود و خود عهده‌دار منصب قضا شد. امام علی (ع) به مانند پیامبر، خود به قضاوت و دادرسی می‌پرداخت؛ چرا که کسی به پایه دانش و علم او نمی‌رسید. با این همه به سبب اشتغالات فراوان و وقوع جنگ صفین، شریح بن حارث را که سابقه طولانی در قضاوت در کوفه داشت، بر امر دادرسی گماشت. در این زمان نیز استانداران و مقامات اجرایی رئیس سازمان قضائی نبودند و فرمانداران برای قضا اشخاصی را بر می‌گزیدند. به همین سبب، در فرمان امام علی به مالک اشتر که راهی مصر بود آمده است: برای دادرسی در میان مردم کسی را برگزین که از دیدگاه تو نسبت به دیگران برتری دارد؛ کسی که در هیچ کاری در نماند و انبوهی کارها او را به تنگنا نکشد و پافشاری دادخواهان او را به ستیزه و ندارد... چنان که هویداست در این فرمان دستور گزینش قضات به مالک آمده است و این نشانگر آن است که مالک به عنوان مقام اجرایی مصر خود عهده‌دار قضاوت نیست.

پس از این دوره نیز روند به همین ترتیب است و معمولاً حاکمان در کنار والیان به گماردن قضات نیز می‌پرداختند و در مواردی نیز خود به امر قضا می‌پرداختند. برای مثال، مختار بن ابوعبید ثقفی با آن که حاکم بود خود نیز تا مدتی به قضا می‌پرداخت و پس از اینکه کارهای حکومتی بر او سنگین گردید، شریح را به قضا گماشت (متز، ۱۳۸۷: ۳۹۶/۲).

در دوره امویان، سرزمین اسلامی همچنان گسترده‌تر می‌شد و روابط حقوقی مردم بیشتر و پیچیده‌تر. از این رو اختلافات حقوقی میان مردم افزون گشته و همین امر توجه بیشتر حاکمان اموی به امر قضا و سازماندهی بهتر آن را می‌طلبید. لکن روند دادرسی در این دوره همانند پیش از آن بوده و قضاوت به طور معمول دست خلیفگان و والیان شهرها نبود. با این وجود، خلفا به هیچ وجه در امر قضا دخالت نمی‌کردند.

در این دوره، قاضی تحت تأثیر و نفوذ حکومت گران نبود و استقلال قضائی در این دوره به معنای واقعی نمودار گردید. هنگامی که میان قاضی و استاندار و کارگزار حکومت در پرونده‌ای اختلاف نظر پدید می‌آمد یا قاضی چنان که خود صواب می‌دید حکم می‌کرد یا اینکه اگر حکم او پذیرفته نمی‌شد از مقام خود کناره می‌گرفت و به هیچ وجه حاضر نبود تن به حکمی دهد که مصالح حاکمان را تأمین می‌نمود ولی اجتهاد قاضی بر خلاف آن بود. در این زمان و در ضمن روند سازماندهی نهاد مستقل قضا، قضات روزهای مشخصی را برای قضاوت تعیین می‌نمودند (کندی، ۱۹۱۲: ۳۵۶) و نگارش و ثبت احکام نیز آغاز گردید (کندی، ۱۹۱۲: ۳۱۰). با این همه تا این زمان صرفاً می‌توان از نهاد شبه مستقل قضا سخن گفت. زیرا روند استقلال نهادی قضا از مقام اجرا به صورت تدریجی بوده است و تا این زمان گرچه هنوز قضا سازمان مستقلی نیافته، اما از این جهت که قاضی به طور معمول شخصی غیر از خلیفه و والی بود باید گفت قضا نهادی شبه مستقل گردیده بود.

دوران عباسیان با کشورگشایی و تمرکز قدرت مرکزی همراه بود. گسترش نهاد دادرسی بی‌گمان تابعی از فراز و نشیب سیاسی جامعه اسلامی بود. در عصر عباسی با شکل‌گیری نهادی بسیار مهم در تاریخ دادرسی اسلامی، سازمان قضائی اسلامی استقلال بیشتری یافت. این نهاد، نهاد قاضی‌القضات بود که با دستور هارون‌الرشید شکل گرفت و ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری شاگرد بارز ابوحنیفه متصدی این امر شده و ریاست سازمان قضائی را بر عهده می‌گیرد. وی وظایفی همچون تعیین قضات بلاد مختلف، عزل آنان و سایر امور قضائی را ترتیب می‌دهد (ابویوسف، ۱۳۹۹: ۱۸۷).

البته استقلال قاضی‌القضات در تعیین قضات آن چنان که باید نبوده و وی بیشتر نقش مشاور خلیفه را در این امر بر عهده داشت. بی‌تردید، نفوذ بیش از پیش ایرانیان در دستگاه عباسی در این امر بی‌تأثیر نبوده است. شباهت بسیار قاضی‌القضات با موبد

موبدان در ایران باستان شاهد آشکاری بر این داستان است. جاحظ آنجا که از موبد موبدان سخن می‌گوید آن را به قاضی القضاة ترجمه می‌کند (جاحظ، ۱۳۲۲: ۱۵). با وجود این، باز هم نمی‌توان نام یک نهاد مستقل را بر آن نهاد و تصور نمود که نهاد قضا مانند یک قوه مستقل به صورت کاملاً جداگانه از قوای اجرایی بوده است، زیرا قاضی القضاة از قوای اجرایی خلیفه بود که عزل و نصب وی در اختیار خلیفه بود. لذا صرفاً می‌توان از بسط یک سازمان در زیرمجموعه نهاد اجرایی کشور اسلامی سخن گفت؛ چراکه تاریخ گواهی می‌دهد که خلیفه خود در عزل و نصب قضاة نقش مهمی داشته است. برای مثال، هارون الرشید شریک نخعی را در کوفه به مقام قضا گمارد و متوکل عباسی بکار بن قتیبه را قاضی مصر کرد (کندی، ۱۹۱۲: ۴۷۷). به هر حال، نهاد قضا پیش از این تاریخ یک نهاد خدمت‌رسان دولتی به حساب می‌آید و در این تاریخ تا حدودی استقلال نهادی خود را به دست می‌آورد.

۴-۲- بررسی موضوع از منظر ادله فقهی

استقلال نهادی یا سازمانی قضا به معنای استقلال قوه قضائیه بوده که مبتنی بر نظریه تفکیک قواست. این استقلال به معنای مستقل بودن قوه قضائیه در عرض دو قوه دیگر از نظر سازمان و عملکرد است.

حکمت تفکیک قوا در صاحبان این نظریه چنین بیان می‌شود که برای جلوگیری از استبداد و تحکم قوه اجرایی باید قوا مستقل بوده تا تقنین، اجرا و قضا کاملاً مستقل از یکدیگر عمل کنند. به بیان دیگر اگر همه قوا در یک قوه ادغام شود قطعاً آن قوه هر قانونی چه عادلانه باشد و چه ظالمانه، وضع کرده و حتی خود را پایبند به همان قانون نیز نمی‌داند. در نهایت نه نظارتی بر عملکرد آن وجود خواهد داشت و نه بازخواست می‌گردد. یکی از فقهای عصر حاضر با تأکید بر این نکته می‌گوید:

«قوه قضائیه به این جهت از قوه اجرایی مستقل است که تحت تاثیر آن نباشد و همه مراتب قوای اجرایی از وزراء و کارگزاران را تحت پوشش قرار دهد.» [این

استقلال در حدی بوده است که [که امیرالمومنین علیه السلام نیز در عصر خلافت خود نزد شریح قاضی برای رسیدگی به دعوایش با یک یهودی حاضر شد. از این قضیه، اهمیت موقعیت قاضی فهمیده می‌شود که اگر چنین نبود قدرتهای سیاسی و اقتصادی در امر قضاوت و قاضی تاثیر خود را می‌نهادند] (منتظری، ۱۴۰۹: ۱۹۶/۲).

لکن در زمان حاکمیت معصوم مانند پیامبر یا امام علی علیه السلام از آنجا که چنین توالی فاسدی پدید نمی‌آمد، ادغام این قوا در یک قوه اشکالی پدید نمی‌آورد. به همین سبب تفکیک قوا در زمان حاکمیت معصوم مبنایی نداشته و لزومی برای آن نیست.

یکی از فقهای معاصر در زمینه نظریه اسلام در قبال تفکیک قوا معتقد است در اسلام تفکیک قوه مجریه از قضائیه مبنایی ندارد. نه به این معنا که اسلام با آن مخالف است، بلکه به این معنا که اسلام نه به آن امر کرده است و نه از آن نهی کرده، بلکه در این باره سکوت کرده و آن را به مقتضیات زمان سپرده است. پیامبر صلی الله علیه آله اولین کسی است که در اسلام به امر مهم قضاوت پرداخت و در همان حال قوه مجریه را نیز در اختیار داشت و قرآن نیز لزوم تسلیم در برابر قضای پیامبر را از مقدمات ایمان شمرده است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵).

پیامبر همزمان با اداره قوه اجرایی سرزمین اسلامی به قضا می‌پرداخت و خود برای سرزمین های دوردست قاضی نصب می‌نمود. برای مثال امام علی علیه السلام را به یمن فرستاد و در زمان دیگری معاذ بن جبل را برای قضاوت به همان سرزمین گسیل

۱. «و إنما عدت سلطة القضاء مستقلة عن سلطة التنفيذ لئلا تتأثر عنها و لتعم سلطته مراتب سلطة التنفيذ فيها منها جميع الوزراء و العمال و الأمراء، بل قد رأيت أن أمير المؤمنين عليه السلام أيضا في عصر خلافته حضر مجلس قضاء شريح مع خصمه اليهودي. فيعلم بذلك أهمية موقعية القاضي. و لو لا ذلك لآثرت السلطات السياسية أو الاقتصادية في أمر القضاء و القضاة».

داشت. خلفای پس از پیامبر نیز بر همین طریقه سیر کردند و روش دیگری را جایگزین نکردند.

امام علی علیه السلام نیز که پس از جنگ جمل از بصره به کوفه رفت و آنجا را مرکز حکومت و دارالخلافه قرار داد خود علاوه بر اداره قوای اجرایی قضاوت نیز می نمود و شریح بن حارث را نیز به امر قضا گماشت. بنابراین تفکیک یا وحدت دو قوه اجرایی و قضائی امری نیست که اسلام درباره آن تعیین تکلیف نموده باشد بلکه این مقتضیات زمان و بساطت یا پیچیدگی امور اجتماعی است که تفکیک یا وحدت آن دو را اقتضا می نماید (رک: سبحانی، ۱۴۱۸: ۵/۱-۶).

استقلال قضائی به حدی در میان مسلمانان و خلفای عادل مورد تاکید و تایید بوده است که حتی پیش از شکل گیری نهاد قاضی القضاة نیز خلیفه استقلال نهاد قضا را کاملاً پذیرفته بودند و به هیچ وجه در کار قضاة دخالت نمی کردند.

پس از نقطه نظر فقهی در رابطه با استقلال سازمان قضائی از نهاد اجرایی، باید میان زمانی که معصوم بر مسند قدرت است و زمانی که غیر معصوم حکومت می کند، تفاوت قائل شد. چرا که در زمان معصوم ادغام این دو قوه در یکدیگر آفاتی که برای عدم تفکیک قوا گفته شده است را ندارد. لکن وقتی که غیر معصوم حاکم است، تحقق عدالت قضائی در گرو استقلال قوه قضائیه است. به تعبیر دیگر در صورت حکومت معصوم، تفکیک قوا فلسفه وجودی خود را از دست می دهد؛ چون یکی از مبانی اساسی تفکیک قوا، فسادآور بودن تمرکز قدرت در شخص واحد است؛ حال آنکه مبدا عصمت حاکم، تضمینی برای سلامت حکمرانی است. لکن در عصر غیبت گرچه نظریه ولایت فقیه با در کنار هم قرار گرفتن سه قوه مستقل در راس حاکمیت مطابق نبوده و از تجمیع ولایات در شخص ولی فقیه حمایت می کند، اما تقسیم کار و وظایف از سوی مقام رهبری به دیگران را در قالب نظریه تفویض می پذیرد که در این حالت تفکیک قوا و استقلال قوای سه گانه از یکدیگر محقق می شود. بر این اساس

باید گفت این مساله بیش از آنکه شرعی باشد عقلی و عقلانی است. زیرا اسلام شکل و فرم خاصی برای حکومت پیش‌بینی و توصیه نکرده است و هر شکلی از حکومت که اهداف عدل محور اسلام را تامین نماید، مورد تایید شرع است. بنابراین حقیقت آن است که تلاش برای شرعی و اسلامی دانستن نظریه تفکیک قوا و به دنبال شواهدی برای این امر گشتن، حاصل چندانی ندارد. زیرا در نظریه اسلامی قدرت، هیچگاه تفکیک قوا به این شکل مطرح نبوده است، ولی از آنجا که هدف اساسی اسلام از تشکیل حکومت، تحقق عدالت است و استقلال قوا در نظام سیاسی عصر حاضر بهترین شکل دستیابی به این هدف متعالی است، استقلال سازمان قضائی مشروعیت دارد.

گذشته از این سخن، در ضرورت شرعی استقلال ساختاری و اداری قوه قضائیه می‌توان چنین استدلال کرد که لازمه حفظ استقلال قاضی، استقلال قوه قضائیه است. در واقع باید گفت از آنجا که استقلال شخص قاضی بسیار مورد تاکید شرع اسلامی است و قواعد بسیاری در فقه اسلامی در جهت لزوم استقلال قاضی وجود دارد، استقلال سازمان قضائی نیز قطعاً لازم و از نظر شرعی ضرورت دارد. در حقیقت اگر استقلال قاضی در شریعت اسلامی واجب است، پس مقدمه وقوع آن که عبارت از استقلال سازمان قضائی است نیز باید به حکم وجوب مقدمه واجب، واجب و لازم شرعی باشد. در اینجا برای نمونه به ذکر برخی از ادله فقهی لزوم حفظ استقلال قاضی می‌پردازیم.

یکی از احکامی که در راستای حفظ استقلال قضائی در اسلام تشریح شده است، حرمت رشوه است. رشوه عبارت از مالی است که به قاضی داده می‌شود تا در ازای آن حکم را به نفع راشی (رشوه دهنده) صادر کند. رشوه، گاه از سوی یکی از اصحاب دعوا داده شده و گاهی نیز شخص ثالثی به قاضی رشوه می‌دهد تا به نفع یکی از طرفین دعوا حکم کند. بی تردید، رشوه استقلال قاضی را نقض نموده و اسباب عدول

وی از مسیر حق و عدالت را فراهم می آورد و سبب می شود استقلال قاضی از دو جنبه مخدوش گردد: نخست، استقلال مالی قاضی است که گفته شد نباید وابسته به طرفین دعوا گردد، اما رشوه قاضی را از این جهت متأثر ساخته و در اثر آن خود را در دین راشی می بیند. دوم، استقلال وی در صدور حکم است. زیرا قاضی به این ترتیب به نفع کسی حکم خواهد نمود که از او رشوه گرفته است. فقه اسلامی موضع سرسختی در برابر رشوه دارد و این علاوه بر قبیح عقلی آن، آیات و روایات بر حرمت آن دلالت دارد.

بر اساس تفسیری مشهور، مراد از «سُحت» در آیات ۴۲ و ۶۳ مائده که درباره یهودیان نازل شده است، رشوه می باشد. علاوه بر آن، «اکل مال بالباطل» در آیات ۱۶۱ سوره نساء و ۱۸۸ سوره بقره به رشوه تفسیر شده است (طبری، ۱۴۲۲: ۳۲/۶؛ قرطبی، ۱۴۲۷: ۲۲۶/۳). در این زمینه احادیث زیادی نیز وجود دارد که از جمله در روایت معروفی از رسول خدا نقل است که فرموده اند: «لعن الله الراشی و المرتشی فی الحکم» (ابن حنبل، ۱۴۲۹: ۴/۴۷۵).

یکی دیگر از قواعد حمایت کننده از اصل استقلال قاضی، وجوب بی طرفی کامل اوست. بی تردید، استقلال قضائی محقق نخواهد شد مگر آنکه قاضی تساوی بین اصحاب دعوا را در همه جوانب رعایت کند. مرحوم نراقی در بیان رعایت عدالت بین اصحاب دعوا می گوید:

«لاخلاف فی وجوب التسویه بین الخصوم فی العدل فی الحکم فلاتجوز التفرقه فیهِ بین المسلم و الکافر، أو الشریف و الوضیع، أو العادل و الفاسق، أو غیرهم» (نراقی، ۱۴۱۵: ۴/۴۷۵).

گفتنی است که فقه اسلامی تصویر بی نظیری را از رعایت کامل بی طرفی در قضاوت ارائه داده و از قاضی می خواهد که حتی در نظر و نوع خوش آمدگویی به طرفین دعوا نیز عدالت را رعایت کند. در حدیثی از امام علی (ع) آمده است: «مَنْ

استقلال ساختار قضائی به مثابه ابزاری اساسی در تحقق امنیت قضائی در الگوی... — ۱۲۰

أَبْتَلَى بِالْقَضَاءِ فَلْيُوَاسِ بَيْنَهُمْ فِي الْإِشَارَةِ وَفِي النَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷/۲۱۴)؛ هر کس مبتلای به قضاوت گردید باید بین اصحاب دعوا در اشاره و نگاه و مکان نشستن مساوات را رعایت کند. لذا حتی مکانی که اصحاب دعوا در آن می نشینند باید نسبت یکسانی به موضع جلوس قاضی داشته باشد. در مبسوط شیخ طوسی آمده است: «و أما موضع الجلوس فإنه يجلسهما بين يديه و لا يكون أحدهما أقرب إليه من الآخر» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۸/۱۴۹). به این ترتیب، حتی قاضی نباید یکی از طرفین دعوا را به خود نزدیک تر بنشانند. این احکام حد اعلای استقلال قاضی را تضمین می کند؛ زیرا در صورت رعایت بی طرفی کامل، تأثیری پذیری قاضی از طرفین دعوا کاملاً منتفی شده و استقلال او کاملاً محقق خواهد شد.

یکی از قواعد جزایی در فقه، قاعده پذیرفته نشدن شفاعت در حدود است (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴: ۴۱/۲۵۷؛ آقائی و دیگران، ۱۳۹۸: ۷-۳۰). این قاعده مقتضی آن است که پس از اثبات حدّ، شفاعت در آن و تقاضای عفو و اجرا نشدن حد و یا تخفیف در مقدار و کمیّت آن مقبول نبوده و حدّ باید اجرا شود. در حقیقت، این قاعده انعکاس اصل استقلال قضائی و نفوذناپذیری دادرس در فقه اسلامی است. زیرا بر این اساس، قاضی نمی تواند به سبب واسطه هیچ شخصی در هر مقامی که باشد، از اجرای مجازات کسی که جرم او در محکمه عدل ثابت شده، خودداری کند. لذا گرچه این قاعده همواره با تعبیر «لا شفاعه فی حدّ» بیان شده و مقید به حدود گردیده است، اما حکمت و علت وضع قاعده که همانا حفظ استقلال قضائی در برابر نفوذ صاحبان قدرت و ثروت است، در همه مجازات‌ها وجود داشته و می توان ادعا نمود که شفاعت در هیچ مجازاتی پذیرفته نیست. یعنی هرگاه جرم کسی در محکمه ثابت گردید، قاضی نمی تواند به بهانه شفاعت کسی، مجرم را از مجازات معاف کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَشْفَعَنَّ أَحَدٌ فِي حَدٍّ إِذَا بَلَغَ الْإِمَامَ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۷/۲۵۴)؛ امام علی علیه

السلام فرمود: هیچ کس در مورد حدی که نزد امام رسیده است، شفاعت نکند، زیرا امام مالک آن نبوده و اختیار [بخشش] آن را ندارد. از پیامبر نیز (ص) نقل است که به اسامه بن زید فرمودند: «يَا أَسَامَةَ لَا تَشْفَعْ فِي حَدٍّ» (همان)؛ ای اسامه، در حد شفاعت ننما. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمودند: «كَانَ لِأُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ (ص) أُمَّةٌ فَسَرَقَتْ مِنْ قَوْمٍ، فَأَتَى بِهَا النَّبِيُّ (ص) فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فِيهَا؛ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا يُضَيِّعُ فَقَطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص)» (همان)؛ امام باقر علیه السلام فرمودند که ام سلمه همسر رسول خدا کنیزی داشت که از گروهی سرقت کرده بود. آن کنیز را نزد رسول خدا آوردند و ام سلمه در مورد او نزد رسول خدا پادرمیانی کرد. پیامبر به ام سلمه فرمود که ای ام سلمه این حدی از حدود الله است که ضایع نمی گردد. سپس رسول خدا دست کنیز را قطع نمود. شیخ صدوق نیز از پیامبر نقل کرده است که فرموده اند: «... لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لَنَا كَفَالَةٌ وَ لَنَا يَمِينٌ فِي حَدٍّ» (صدوق، ۱۴۱۳ق: ۷۴/۴).

یکی دیگر از احکام متضمن استقلال قاضی در فقه اسلامی، لزوم عقد ولایت القضاء است. در فقه اسلامی اسبابی مانند جنون، مرگ و فسق برای عزل قاضی بیان گردیده است، ولی هیچگاه قاضی را بدون وجود این اسباب نمی توان عزل کرد. لذا بقای قضاوت دائر مدار وجود شرایط آن بوده و از بین رفتن این شرایط است که می تواند موجب سلب مقام قضاوت از وی شود. به اصطلاح، عقد ولایت قضا لازم است و بی جهت نباید قاضی را عزل نمود. آری اگر مصلحتی واقعی و عمومی - نه مصلحت گروه یا شخص خاصی - مقتضی عزل قاضی باشد، این امکان وجود دارد. مثالی که در فقه آمده است این است که اگر قاضی در مکانی منصوب شود و پس از آن معلوم گردد که دیگری از او برای قضاوت شایسته تر است می توان قاضی را عزل کرد و شخص شایسته تر را نصب نمود (صیمری، ۱۴۲۰: ۲۱۹/۴). لکن به تصریح فقها، عزل قاضی بدون جهت، جایز نیست. به همین دلیل، به همین دلیل، محقق حلی در

عبارتی کوتاه ولی جامع می‌گوید: «و هل يجوز أن يعزل اقتراحاً؟ الوجه لا، لأنّ ولايته استقرت شرعاً فلا تزول تشهياً» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۶۳/۴).

در این باره استدلال شده است که قضا یک ولایت شرعی بوده که جز با عروض آن چه منافات با شرایط آن دارد، از بین نمی‌رود. از طرفی، عقد ولایت قضا برای مصلحت مسلمانان صورت گرفته است. لذا با وجود درستکار بودن قاضی نمی‌توان او را معزول ساخت، چراکه این یک کار بیهوده است.

همه این احکام در کنار قواعد و احکام بسیاری لزوم حفظ استقلال قاضی را یادآور شده و تاکید می‌کند که واجب و لازم است قاضی از همه جهت استقلال کافی برای رسیدگی به دعاوی را داشته باشد. چنین واجبی در دوره ما بی‌تردید متوقف به استقلال قوه قضائیه و سازمان مستقل آن از قوه مجریه است و به این ترتیب می‌توان ادعا نمود که استقلال قوه قضائیه یک مقدمه واجب است. حال که مقدمه واجب شد، خود نیز وجوب شرعی - بر طبق برخی مبانی - و یا لاقول وجوب عقلی - بر اساس مبانی برخی دیگر از اصولیان - خواهد داشت. برای توضیح این مقدمیت باید گفت تنها زمانی می‌توان از استقلال قاضی سخن گفت که پیش از آن استقلال قوه قضائیه را پذیرفته و در عمل اجرا کرده باشیم. در غیر این صورت، استقلال قضات در معرض نقض بوده و ممکن است مورد خدشه قرار گیرد؛ چراکه چنین وضعیتی منجر به نفوذ گسترده قوه مجریه بر دستگاه قضائی شده و این نفوذ استقلالی برای قاضی باقی نمی‌گذارد. در مقابل استقلال ساختاری و اداری قوه قضائیه می‌تواند در خدمت استقلال قاضی قرار گیرد. زیرا در قوه قضائیه سلسله مراتب طولی وجود نداشته و قاضی تحت امر مقام بالاتر از خود نبوده و تصمیماتش کاملاً مستقل است به گونه‌ای که حتی رئیس حوزه قضائی نیز ریاست اداری دارد و نه ریاست قضائی و حق دخالت در تصمیمات قاضی برای هیچکس حتی رئیس قوه قضائیه وجود ندارد. بنابراین از طریق مقدمیت استقلال قوه قضائیه برای مطلوب نهایی که استقلال قاضی در تصمیمات

قضائی باشد، می توان لزوم شرعی استقلال قوه قضائیه را در دوره حاکمیت نظریه تفکیک قوا به اثبات رساند.

به هر ترتیب می توان چنین ادعا کرد که گرچه نظریه تفکیک قوا و استقلال قوه قضائی امری نوپدید است و موضوع حکم فقهی به صراحت قرار نگرفته، لکن اصل استقلال قضائی در شرع مقدس اسلامی مورد تاکید بوده است و اسلام در این باره بدون آنکه به فرم و شکل پرداخته باشد، به محتوا اشاره کرده و این اصل را به عنوان اصول قضائی تشریح نموده است. در نتیجه، این اصل باید در هر زمان در شکل و فرم متناسب با آن دوره تحقق یابد و در زمان ما نیز در گرو استقلال قوه قضائی در ساحت اداری و ساختاری است.

نتیجه گیری

در این پژوهش نشان داده شد که امنیت قضائی در گرو تحقق استقلال سازمان قضائی یا استقلال قوه قضائیه در نظریه تفکیک قوا است. استقلال قوه قضائیه گرچه به معنای خاص آن دستاورد نظریه تفکیک قوا بوده است، لکن امر قضا در تاریخ اسلامی متناسب با امکانات سیاسی دوره های آغازین، به تدریج چهره ای مستقل به خود گرفت و در آغاز حکومت عباسیان سازمان شبه مستقل قضائی که البته از قوای اجرایی دستگاه خلافت به شمار می رفت در قالب نهاد قاضی القضاة که به عزل و نصب قضات ولایات اسلامی اقدام می نمود شکل گرفت. از نقطه نظر فقهی نیز باید گفت اصل استقلال قضائی به عنوان یکی از اصول حاکم بر دادرسی اسلامی مورد تأکید شرع بوده و شریعت بر حد اعلای آن از تاکید کرده است. بنابراین گرچه استقلال قوه قضائیه به عنوان ثمره نظریه تفکیک قوا از امور مستحدثه بوده و نظریه ای مدرن است لکن می توان ادعا کرد که از نظر شرع، امروز استقلال قوه قضائی مطلوب و ضروری است. در واقع باید گفت شریعت در این باره آگاهانه بر محتوا تاکید کرده و فرم را به

استقلال ساختار قضائی به مثابه ابزاری اساسی در تحقق امنیت قضائی در الگوی... — ۱۲۴

اقتضائات زمان وانهاده است. بنابراین اصل استقلال قضائی که در شریعت تشریح شده است، چون امروزه منوط و متوقف بر استقلال ساختاری و اداری قوه قضائیه است، مشروع و مطلوب شرعی است و باید در تحقق آن به بهترین شکل کوشید.

منابع

- قرآن کریم.

- آقائی، سید مرتضی؛ دانشور ثانی، رضا؛ داداش نژاد دلشاد، داوود (۱۳۹۸)، **ادله فقهی قاعده «لا شفاعه فی الحد» و امکان سنجی آن در قانون مجازات اسلامی**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۱، ۷-۳۰.

- ابراهیم حسن، علی (۱۹۶۲)، **النظم الاسلامیه**، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.

- ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۲۹ق)، **مسند الامام احمد بن حنبل**، ج ۴، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- ابن خلدون (۱۳۵۳)، **مقدمه**، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ابن خنین، عبدالله بن محمد (۱۴۲۹ق)، **الفتوی فی الشریعه الاسلامیه**، بی جا: مکتبه العبیکان.

- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، **معجم مقاییس اللغه**، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم (۱۳۹۹ق)، **کتاب الخراج**، بیروت: دار المعرفه.

- الزحیلی، وهبه (۱۴۰۵ق)، **الفقه الاسلامی و ادلته**، ج ۶، دمشق: دار الفکر.

- امیری، محسن و ویژه، محمدرضا (۱۳۹۹)، **اصول بنیادین ناظر بر تضمین استقلال قضائی در نظام حقوقی ایران با نگاهی به حقوق فرانسه**، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۱۸، ۳، ۱-۲۶.

- بوزان، باری (۱۳۸۷)، **مردم، دولت‌ها و هراس**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- جاحظ، عمرو بن عثمان (۱۴۲۲ق)، **التاج فی اخلاق الملوک**، قاهره: المطبعه الامیریه.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**، ج ۱، تهران: کتابخانه گنج دانش.

- حبیبزاده، محمدجعفر، کرامت، قاسم؛ شهبازی‌نیا، مرتضی (۱۳۸۹)، **استقلال قضائی در نظام**

حقوقی ایران با مطالعه تطبیقی، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۷۰، ۲۳-۵۱.

۱۲۵ _____ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۳ - شماره ۲۵ - پاییز و زمستان ۱۴۰۰

- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل‌البتیت.

- حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق)، **قرب الإسناد**، قم: مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام.

- رجبی، عبدالله؛ کریمیان، اسماعیل (۱۳۸۹)، **مسند قضا و استقلال قضائی**، پژوهشنامه حقوقی، ۱، ۷۳-۹۳.

- روحانی، حسن (۱۳۹۰)، **نقش امنیت قضائی در امنیت اجتماعی**، مجموعه مقالات امنیت قضائی، تهران: نشر مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

- زراعت، عباس (۱۳۸۲)، **اصول آیین دادرسی کیفری ایران**، تهران: مجد.

- زیدان، عبدالکریم (۱۴۰۴ق)، **نظام القضاء فی الشریعه الاسلامیه**، بغداد: مطبعه العانی.

- ساکت، محمد حسین (۱۳۶۵)، **نهاد دادرسی در اسلام**، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۸ق)، **نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء**، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.

- صادقیان، سید جلال (۱۳۸۲)، **درآمدی بر امنیت و ابعاد و گستره آن**، دانش انتظامی، ۱۶، ۵۴-۷۵.

- صدوق (شیخ)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۴۱۳ق)، **من لایحضره الفقیه**، ج ۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- صدوق (شیخ)، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۳۸۶ق)، **علل الشرائع**، ج ۲، قم: کتابفروشی داوری.

- صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۲۰ق)، **غایه المرام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۴، بیروت: دار الهادی.

- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ق)، **العروه الوثقی فیما تم به البلوی**، ج ۱، بیروت: مؤسسه الأعلمی.

- طبری، محمد بن جریر (۱۴۲۲ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۶، بیروت: مرکز البحوث و الدراسات العربیه و الاسلامیه بدار هجر.

استقلال ساختار قضائی به مثابه ایزاری اساسی در تحقق امنیت قضائی در الگوی... — ۱۲۶

- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، **المبسوط فی الفقه الامامیه**، ج ۸، تهران: المكتبه المرتضویه.

- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، **تهذیب الأحكام**، ج ۶، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی تا)، **التواعد و الفوائد**، ج ۱، قم: کتابفروشی مفید.

- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۴)، **ماهیت و چیستی شناسی «فقه امنیت» و «فقه امنیتی»**، حکومت اسلامی، ۷۸، ۵-۲۶.

- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳)، **فقه سیاسی**، ج ۱، تهران: امیرکبیر.

- قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۲۷ق)، **الجامع لاحکام القرآن**، ج ۳، بیروت: مؤسسه الرساله.

- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر (۱۴۲۲ق)، **کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء**، ج ۴، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، ج ۷، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، **الکافی**، ج ۹، قم: دار الحدیث.

- کندی مصری، ابویوسف عمر (۱۹۱۲م)، **کتاب الولاه و کتاب القضاة**، لندن: بریل.

- لارکینز، کریستوفر (۱۳۸۱)، **تحلیلی مفهومی و نظری: استقلال قضائی و مردمی شدن**، ترجمه محمدحسین زارعی، مجله راهبرد، ۲۵، ۲۱۷-۲۴۱.

- متز، آدام (۱۳۸۷)، **الحضاره الاسلامیه فی القرن الرابع الهجرى او عصر النهضة فی الاسلام**، ترجمه عربی محمدعبدالهادی ابوریده، ج ۲، بیروت: دار الکتب العربی.

- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۹۰)، **عناصر اصلی امنیت قضائی**، در مجموعه مقالات امنیت قضائی، تهران: نشر مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

- منتظری نجف آبادی، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، **دراسات فی ولايه الفقيه و فقه الدوله الاسلامیه**، ج ۲، قم: تفکر.

- نراقی، ملا احمد (۱۴۱۵ق)، **مستند الشیعه**، ج ۱۷، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.

- نوروزی، کامبیز (۱۳۷۹)، **امنیت قضائی و سازمان قضا در جمهوری اسلامی ایران**، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۰، ۶۷-۸۱.

- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۴۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- Barak, Aharon (2006), **The Judge in a Democracy**, Princeton: Princeton University Press.
- Ely JH. (1980), **Democracy and Distrust: A Theory of Judicial Review**, Cambridge, MA: Harvard Univ.
- Helmke, Gretchen and Rosenbluth, Frances (2009), **Regimes and the Rule of Law: Judicial Independence in Comparative Perspective**, **Ann. Rev. Polit. Sci.**, *The Annual Review of Political Science*, online at: polisci.annualreviews.org.
- Karlan, Palela. S. (1999), **Two concepts of judicial independence**, *Southern California Law Review*, 72.
- Linton, Suzannah (2006), **Safeguarding the Independence and Impartiality of the Cambodian Extraordinary Chambers**, *Journal of International Criminal Justice*, 4.
- Raz, Joseph (1977), **The rule of Law and its Virtue**, 93 *Law Quarterly Review*, 93.
- Tobin, Robert W. (1999), **Creating the Judicial Branch: The Unfinished Reform**, Williamsburg: National Center for State Courts.
- Valois, Martine (2013), **The Function of Judicial Independence in Modern Legal Systems: Preserving the Boundaries of Law**, in "On Judicial and Quasi-Judicial Independence", 58.
- Woodhouse, Diana (2007), **United Kingdom: The Constitutional Reform Act 2005- Defending Judicial Independence the English Way**, I.CON, Oxford University Press and New York University School of Law, 1.

